

مقایسه‌ی فلسفه سیاسی و فقه سیاسی

مرتضی یوسفی‌راد*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۸/۲۰

چکیده

زندگی سیاسی در جامعه دینی هم نیازمند داشتن بنیان‌های عقلی و دینی و هم نیازمند احکام و جزئیاتی است که رفتارهای سیاسی را در درون یک نظم سیاسی قاعده‌مند می‌کند. نیازمندی اولی را فلسفه سیاسی و نیازمندی دوم را فقه سیاسی پوشش می‌دهد. فلسفه سیاسی تولید شده در فرهنگ اسلامی، عهده‌دار هویت، دوام و بقا و رشد و تعالی زندگی سیاسی می‌باشد و فقه سیاسی نقش مؤثری در سامان‌دهی زندگی سیاسی و ابتدای آن بر عدالت دارد. حال، این پرسش مطرح است که فلسفه سیاسی و فقه سیاسی دارای چه نقاط اشتراک و امتیازی هستند تا مرزبندی و ضرورت این دو در زندگی سیاسی و دینی بهتر و بیشتر ظاهر شود؟ فلسفه سیاسی و فقه سیاسی به عنوان دو دانش سیاسی اسلامی هرچند در منشأ تولید و مبانی اشتراکاتی دارند، اما تمایزات زیادی در موضوع، هدف، روش و مبانی و مسائل دارند و در سایه آنها از یکدیگر متمایز می‌شوند. مقاله حاضر به بررسی و تبیین اشتراکات و تمایزات این دو دانش می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: فلسفه سیاسی، فقه سیاسی، زندگی سیاسی

سیاست متعالیه

- سال اول
- شماره دوم
- پاییز ۹۲

مقایسه‌ی
فلسفه سیاسی
و فقه سیاسی
(۱۰۳ تا ۱۱۸)

مقدمه

در جامعه دین‌دار مسلمان و اسلامی، زمانی زندگی بر اسلوب و روش دینی پیش می‌رود و ماهیت خود را حفظ می‌کند و به آرمان‌های خود دست می‌یابد که اصول، اهداف، آرمان‌ها و قواعد نظم‌دهنده به زندگی از درون سنت دینی و فکری خود اقتباس شده باشد.

فلسفه سیاسی و فقه سیاسی از دانش‌هایی هستند که سهم به‌سزایی در مجموعه دانش‌های سیاسی تمدن اسلامی دارند و امروز نیز به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در ابعاد مختلف زندگی مؤمنانه نقش مؤثری ایفا می‌کنند. این دو دانش عهده دار تعیین اهداف، آرمان‌ها و ترسیم و تعیین بایسته‌ها و شایسته‌های اخلاقی و تکلیفی زندگی سیاسی و زندگی مؤمنانه هستند، هرچند به جهت جایگاه و نقش دانشی خود دارای تمایزات عمده‌ای نیز می‌باشند. آنچه در این نوشتار مورد توجه اساسی قرار می‌گیرد، برجسته ساختن تمایزات این دو می‌باشد، گرچه به موارد اشتراکی آنها نیز پرداخته می‌شود.

در این مقاله ادعا آن است که فلسفه سیاسی و فقه سیاسی هرچند در منشأ تولید خود به عنوان دو دانش سیاسی اسلامی و نیز در مبانی، اشتراکاتی دارند، اما در موضوع، هدف، روش، مبانی و مسائل، دارای تمایزات زیادی هستند و با آنها از یکدیگر متمایز می‌شوند.

ضرورت برخورداری جوامع سیاسی از فلسفه سیاسی بر هیچ متفکری پنهان نیست (ر.ک: اشتراوس، ۱۳۷۳) و در فرهنگ و تمدن اسلامی و دانش‌های سیاسی آن این ضرورت را فیلسوفانی چون فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی مبرهن ساخته‌اند. از طرف دیگر، چه فیلسوفانی که یاد شد و چه صاحب‌نظران متأخر ضرورت ابتدای زندگی سیاسی بر یک شریعت خاص و دریافت احکام زندگی سیاسی از آن شریعت از طریق فقه سیاسی را نیز مبرهن نموده‌اند (ر.ک: فارابی، ۱۳۵۰: ۶۴ و ۶۷؛ همو، ۱۹۸۶: ۴۳-۴۴؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۴۰-۴۱). خواجه نصیرالدین طوسی در بحث تقسیم علوم و تقسیمات حکمت عملی به‌طور مختصر از ضرورت هر یک در تأمین بخشی از نیازهای زندگی سیاسی بحث کرده و به نسبت‌سنجی (نه مقایسه) این دو پرداخته است. از صاحب‌نظران متأخر و علاقه‌مند به این بحث می‌توان از سید صادق حقیقت، مصطفی ملکیان و سید علی میرموسوی نام برد. سید صادق حقیقت در مقاله «ارتباط میان فلسفه سیاسی و فقه سیاسی» (حقیقت، ۱۳۷۸: ۹۳) توجه اساسی خود را به تعیین نوع رابطه میان فلسفه سیاسی و فقه سیاسی معطوف نموده و در عین حال برخی از تمایزات این دو را یاد آور شده است. مصطفی ملکیان در راهی به راهی (ملکیان، ۱۳۸۱: ۴۷۷) در حد یک قضاوت کلی به تعیین نوع رابطه و نسبت سنجی میان این دو برآمده است و سید علی میرموسوی در مقاله «اعتبار و قلمرو فقه سیاسی» (میرموسوی، ۱۳۸۹: ۸۹) به تعیین

نوع رابطه این دو پرداخته و در مقام مقایسه به ذکر چند مورد از تمایزات اکتفا نموده است؛ اما مقاله حاضر منحصراً در مقام مقایسه (نه نسبت سنجی و تعیین نوع رابطه) این دو می باشد و به اختصار از جامعیتی از وجوه اشتراک و امتیاز این دو برخوردار است. بنابراین مقایسه فلسفه سیاسی و فقه سیاسی در چارچوب موضوعات اساسی علم که در فلسفه علم از آنها یاد می شود، در جای خود بحثی جدید و فاقد پیشینه است.

مفاهیم و مفروضات

در آغاز به تعریف مفاهیم، مفروضات فلسفه سیاسی و فقه سیاسی و چارچوب نظری تحقیق می پردازیم.

۱. فلسفه سیاسی:

فلسفه سیاسی دانشی است که با پرداختن به چیستی زندگی و پدیده های سیاسی و کشف حقیقت سیاست (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۲) و ترسیم الگوی زندگی مطلوب (همان: ۴) (در درون یک مکتب خاص)، اعمال و افکار بشری را نظام می بخشد و با هماهنگ ساختن زندگی با اصول عام پذیرفته شده از زندگی در درون آن مکتب، داعیه پاسخگویی به پرسش های اساسی انسان از زندگی و انسان و سعادت را دارد.

فلسفه سیاسی به دنبال کشف قانونمندی ها و قاعده های کلی حاکم بر زندگی سیاسی است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۷)، اعم از اینکه چنین قانونمندی ها و قاعده ها از سنخ «هست» ها باشد، مانند چیستی حقیقت و ماهیت سیاست، یا از سنخ «بایدها» و «بایسته» ها باشد، مانند اینکه اصول حاکم بر نظم مطلوب چیست و چه باید باشند؟ و امور سعادت آور چیست؟ تأمل در اینکه اسباب و عوامل سعادت چیست، فیلسوف را وا می دارد که به جنبه دیگر فلسفه سیاسی، یعنی جنبه تجویزی از حیثی و جنبه تخیلی (در ترسیم نظم مطلوب) از حیث دیگر بپردازد.

بدین جهت فلسفه سیاسی ترسیم کننده جامعه مطلوب و ارائه کننده برنامه های جهانی برای سعادت جوامع انسانی در همه زمان ها و مکان هاست (همان) و در نهایت فلسفه سیاسی با تحلیل مفهومی از ماهیت سیاست و پدیده های سیاسی و تعقل ورزی و اثبات عقلی و برهانی از حقیقت آنها، شأن وصفی می یابد و با ارائه برنامه های جهانی و اصول تحقق نظم مطلوب و ارائه شیوه زندگی و راه رسیدن به مطلوب، شأن تجویزی و انشایی می یابد.

۲. فقه سیاسی:

فقه سیاسی را می توان شاخه ای از فقه دانست که تکالیف شرعی زندگی سیاسی فرد مسلمان را براساس منابع و ادله معتبر شرعی بیان می دارد (میراحمدی، ۱۳۸۶: ۴۶) و یا آن را

می‌توان به عنوان یک دانش مستقل دید که قواعد تنظیم زندگی سیاسی و احکام نظم و اعمال سیاسی را بر عهده دارد (همان: ۴۶۵). فقه سیاسی در سنت دینی و دانش سیاسی دوره میانه اسلامی بخشی از علم مدنی محسوب می‌شود که از آن طریق رفتار و اعمال سیاسی مسلمانان براساس منابع فقهی مورد استنباط واقع می‌شود.

فارابی در *احصاء العلوم* در بیان علوم رایج زمانه خود، علم مدنی را علمی می‌داند که از انواع افعال و رفتارهای ارادی و از ملکات و اخلاق و سجایا و عاداتی که افعال و رفتارهای ارادی از آنها سرچشمه می‌گیرند، بحث می‌کند (فارابی، ۱۴۴: ۶۴). فارابی فقه سیاسی را بخشی از علم مدنی می‌داند که از طریق آن، احکام رفتار و عمل مسلمانان و مقررات زندگی سیاسی براساس قوانین شریعت مورد استنباط فقیه قرار می‌گیرد، البته مادامی که احکام آنها به صراحت در شریعت نیامده باشد (همان).

همچنین در تعریف فقه سیاسی آمده است: «فقه سیاسی، فهم دقیق امور و شئون داخلی و خارجی است و تدبیر این امور و شئون و مراعات آنها از طریق احکام شرعی صورت می‌گیرد» (ابوفارس، ۱۹۹۸: ۱۴). در این تعریف ماهیت فقه سیاسی از صرف استنباط و استخراج حکم شرعی خارج می‌شود و با فهم و درک امور داخلی و خارجی جامعه و تدبیر آنها از طریق احکام شرعی، ماهیت تدبیری به خود می‌گیرد.

چارچوب نظری بحث

هر نوع مقایسه میان دو امری نیازمند آن است که آن دو از نقاط اشتراک و امتیاز برخوردار باشند. ازسویی تعیین محورهای اشتراک و امتیاز مستلزم آن است که چارچوبی گزینش شود که براساس آن، مبنای مقایسه و معیارها و محورهای اشتراک و افتراق اولاً مشخص شود و ثانیاً قالبی برای دسته‌بندی داده‌ها جهت رسیدن به مقصود باشد. دو دانش فلسفه سیاسی اسلامی و فقه سیاسی از دانش‌های سیاسی تولید شده در محیط و فرهنگ اسلامی و زندگی سیاسی مسلمانان هستند. هر یک از این دو دانش از بخشی از نیازهای زندگی سیاسی نشئت می‌گیرد و هیچ یک نمی‌تواند جای دیگری بنشیند، زیرا هریک با دغدغه و هدف و کارکرد خاصی تولید شده و از دیگری متمایز است. این دو دانش قابلیت دارند که در خصوص روش، مسائل، مبانی و غایت که در فلسفه علم و در مباحث اساسی یک علم مطرح است، مورد مقایسه قرار گیرند.

مفروضات بحث

۱. نصوص و متون اولیه دین اسلام (قرآن و سنت) در زندگی سیاسی مسلمانان نقش مرجعیت دارند و منابع دیگر همچون عقل و تجربه نیز در صورت سازگاری با تعالیم دینی معتبر خواهند بود (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۶). فلسفه سیاسی اسلام با روش عقلی به تبیین فلسفی از

آموزه‌های دینی بر می‌آید و زندگی سیاسی و پدیده‌های سیاسی را توجیه عقلی نموده و به ترسیم نظم مطلوبی می‌پردازد که در آموزه‌های وحیانی مکتوم است.

سیاست متعالیه

- سال اول
- شماره دوم
- پاییز ۹۲

مقایسه‌ی
فلسفه سیاسی
و فقه سیاسی
(۱۰۳ تا ۱۱۸)

۲. فهم احکام عملی دینی از طریق فقه صورت می‌گیرد و فقه سیاسی بر مرجعیت دین در زندگی سیاسی استوار است، زیرا فقه و فقه سیاسی در صدد بیان احکام و تکالیف دینی و تنظیم احکام نظم سیاسی بوده است.

اعتقاد به چنین جایگاهی برای فقه و فقه سیاسی مستلزم اعتقاد به جامعیت و کاملیت دین است؛ یعنی اعتقاد به اینکه تمامی آنچه را در تحقق رسالت دین الهی نقش داشته، اسلام آن را بیان داشته و آن را کامل کرده است و هم آنچه انسان در زندگی خود در اعصار مختلف بدان نیاز دارد، اعم از نیازهای دنیوی و اخروی، اسلام آنها را در بر دارد (همان: ۶۳ و ۳۳۲ - ۳۳۴).

دین و مکتب اسلام با رویکرد شیعی نه تنها کمالات را بیان داشته و ارائه طریق نموده، بلکه با راهبردی به دنیا و آخرت، مسیر و طریق نیل به کمالات را تا ایصال به مطلوب بیان کرده است. در این رویکرد، در اسلام علاوه بر اینکه پیامبر با شأن نبوتش دریافت‌کننده کمالات و معارف حقیقی و ارائه‌کننده آنها به انسان می‌باشد، او و امامان شیعه با شأن امامت خود، به راهبری جامعه اسلامی تا نیل به سعادت می‌پردازد و آحاد جامعه اسلامی را که توانایی و استعداد کمالات عالیه را دارند، به سعادت می‌رساند. چنین رویکردی به دین‌واکاوئی نظریه نبوت متفکران اسلامی می‌باشد. نزد آنان نبی به عنوان حلقه واسط میان عقل فعال و کمالات بالقوه انسان است. در چنین نظریه‌ای، نبی هم کارکرد دریافت معارف حقیقی از مبدأ تا غایت و ارائه آنها را دارد و هم دریافت‌گر جزئیات سامان زندگی می‌شود.

نزد فلاسفه اسلامی غایت و هدف دین و فلسفه واحد بوده و هر دو به سعادت حقیقی منتهی می‌شوند. نزد فارابی بین دین و فلسفه در آرای کلی یک رابطه عینیت وجود دارد الا اینکه در فلاسفه آرای سعادت‌آور برهانی شده، اما در دین آرای نظری فلسفه بدون برهان پذیرفته شده‌اند و در عمل و آنچه عمل‌کردنی است نیز بین فلسفه و دین رابطه کلی و جزئی و رابطه اجمال و تفصیل وجود دارد، به طوری که جزء عملی دین، جزئیات تفصیلی فلسفه عملی است و تحت عنوان «شریعت» و «سنت» می‌باشد (فارابی، ۱۹۸۶: ۴۷).

ضرورت فلسفه سیاسی و فقه سیاسی

هر جامعه و زندگی سیاسی مادامی شکل می‌گیرد و دوام و بقا می‌یابد و در عین حال از جوامع دیگر متمایز می‌شود که بر یک نظریه و نظام سیاسی خاص مهندسی و معماری شده باشد تا ارائه دهنده شیوه زندگی خاص و معرفت‌الگوی مطلوب از رفتار، تفکر، هدف و

کمال مطلوب باشد و در عین حال برای افراد جامعه آسودگی خاطر و امکان رسیدن به آمال و آرزوها را فراهم سازد (کوئینتن: ۱۳۷۱: ۵۹). چنین الزاماتی برای یک زندگی سیاسی به‌خصوص زندگی سیاسی مبتنی بر آرای نظریات برخاسته از وحی، از یک سو با حاکمیت یک تفکر فلسفی و فلسفه سیاسی مبتنی بر عقل و وحی حاصل می‌شود و از سوی دیگر – علاوه بر اینکه از مجموعه منظمی از افکار و عقاید نظری و اعتقادات ترکیب یافته – جهت استقرار نظم و عدالت و تطبیق افکار و عقاید بر عمل و رفتار، نیازمند یک معیار نظم و سامان‌دهی تحت عنوان «شریعت» در آنچه از شارع صراحتاً وارد شده و تحت عنوان «فقه سیاسی» در آنچه از سوی شارع تصریحاً نرسیده، می‌باشد.

وجوه اشتراک فلسفه سیاسی و فقه سیاسی

هر یک از فلسفه سیاسی و فقه سیاسی را می‌توان در قالب و چارچوب مباحث کلی علم شناسی (مبانی، پیش‌فرض‌ها، مسائل و مقاصد علم)، از دو حیث اشتراک و افتراق مقایسه نمود. هر چند آنچه در این مقاله می‌گذرد بیشتر توجه به وجوه افتراق آن دو است، اما ابتدا به وجوه اشتراک این دو پرداخته می‌شود.

۱. اشتراک در ضرورت

زندگی سیاسی بر بنیان‌ها و اصول و آرمان‌ها و قواعد خاص سامان دهنده استوار می‌باشد و این امور را دانش‌های سیاسی خاص متکفل‌اند. دو دانش فلسفه سیاسی و فقه سیاسی برآمده از نیازهای زندگی سیاسی مسلمانان هستند. فلسفه سیاسی اسلامی برآمده از نیازهای کلی زندگی سیاسی مسلمانان و برخاسته از فرهنگ اسلامی و مبتنی بر بنیان‌های ارزشی از نظام هستی و انسان و سعادت آن و بر آرمان‌هایی که انسان مسلمان سعادت خود را می‌تواند در آن ببیند، می‌باشد؛ بنابراین مسلمانان هر نوع توسعه و چپستی و بنیان‌های انسانی آن را باید از طریق فلسفه و فلسفه سیاسی که به توجیه عقلی از زندگی سیاسی و از انسان و سعادت آن برمی‌آید، و در عین حال در فرهنگ اسلامی و محیط دینی پیدا شده، اقدام نمایند. چنانچه هر نوع سامان‌دهی و تنظیم زندگی سیاسی و دریافت احکام آن که فقه سیاسی متکفل آن است، برخاسته از نیازهای زندگی مؤمنانه فرهنگ اسلامی و دینی بوده و دانش فقه سیاسی عهده دار آن است.

۲. اشتراک در منشأ تولید

شکل‌گیری اولیه زندگی مدنی و سیاسی مسلمانان در صدر اسلام بر اساس آموزه‌های وحیانی است. این دوره بدون احساس نیاز به قاعده‌مندی سیاسی، حیات و بقای خود را مستقیماً در عمل به دستورهای پیامبر و آموزه‌های وحیانی آن حضرت می‌دید؛ اما بعد از رحلت پیامبر(ص)، مسلمانان احساس نیاز کردند که زندگی مدنی و حیات سیاسی خود را

بر سلسله اصول و بنیان‌ها و اهدافی استوار سازند که آموزه‌های دینی آنها را شامل می‌شود و احکام جزئی زندگی و تکالیف اعمال و رفتارهای سیاسی اجتماعی را از آن آموزه‌ها دریافت کنند؛

لذا فیلسوفان بر مبنا و اعتقاد به جمع عقل و وحی به تفسیر عقلانی از آموزه‌های دینی برآمدند و بنیان‌ها و اصول و اهداف و آرمان‌های زندگی را از آن دریافت نکردند و در قالب حکمت مدنی و فلسفه سیاسی ارائه نمودند؛ چنانچه فقها در رفع نیازهای احکام جزئی زندگی سیاسی به آموزه‌های دینی رو آوردند و آنها را به‌طور منسجم مدون نمودند؛ بنابراین هم فلسفه سیاسی و هم فقه سیاسی منشأ دینی دارند و به اقتضائات وحی و آموزه‌های دینی تنظیم و تدوین شدند.

۳. اشتراک در گزاره‌های هنجاری

فلسفه سیاسی و فقه سیاسی را می‌توان در داشتن گزاره‌های هنجاری مشترک دانست. در فلسفه سیاسی دسته‌ای از گزاره‌ها، ماهیت هنجاری دارند. فیلسوف سیاسی این دسته گزاره‌ها را در قضایای تجویزی و انشایی، زمانی به کار می‌گیرد که به تأمل در راه‌ها و روش‌های بسترسازی برای تحقق فضائل در جامعه برمی‌آید و برای تحقق همه فضائلی که به حسن آنها قضاوت نموده، می‌اندیشد. در فقه سیاسی نیز همه گزاره‌هایی را که فقیه پس از استنباط حکم شرعی به بیان آنها برمی‌آید، ماهیت هنجاری می‌یابند؛ یعنی فقیه با چنین کاری، به بیان احکام الزامی افعال سیاسی مکلفین می‌پردازد (صدر، ۱۴۰۴: ۶۵) و مکلفین را مکلف به رعایت آنها می‌داند.

فیلسوف و فقیه در آنچه مطلوبشان است (یعنی استقرار عدالت جهت رسیدن به اعتدال قوای افراد جامعه نزد فیلسوف و عدالت جهت برقراری نظم و انجام تکالیف نزد فقیه)، به وضع تجویزاتی می‌پردازند که قضایای آن ازسرخ قضایای هنجاری است، گرچه ماهیت هنجاری این دو متفاوت است و در بحث تمایزات بدان اشاره می‌شود.

۴. اشتراک در احکام متغیر

تأملات فلسفه سیاسی و استنباطات فقه سیاسی ناظر به عمل انسان می‌باشند؛ هر چند فیلسوف سیاسی مستقیماً خود را درگیر اعمال و رفتارهای جزئی افراد جامعه نمی‌کند. عمل و رفتار انسان با تفاوت خلق و خواها و ماهیت ملکات نفسانی و با تفاوت در شرایط و محیط‌های فرهنگی و سیاسی اجتماعی متغیر می‌شود.

در فلسفه سیاسی تجویزاتی که فیلسوف جهت ایجاد بسترهای اقبال افراد جامعه و شهروندان به فضائل در محیط‌ها و فرهنگ‌های مختلف انجام می‌دهد، متغیرند و صلابت و پایداری موضوعات فیزیکی و ریاضی را ندارند (هورتن، ۱۳۸۱: ۴۲) و در فقه سیاسی احکام یا

نظریات فقهی سیاسی (بنابر اختلافی که در سرشت فقه سیاسی وجود دارد) و بنابراین که آنها به اقتضای شرایط زمان و مکان‌اند، از صلابت و دوام لازم برخوردار نیستند. بنابراین اگرچه تأملات فلسفه سیاسی به ملاحظه نیازهای اساسی انسان بما هو انسان است، اما انسان، زندگی مدنی و سیاسی خود را در محیط فرهنگی و سیاسی و جغرافیایی خاصی تشکیل می‌دهد و هر محیطی بر خلق و خو و تربیت افراد مؤثر است و هر نوع تجویزی را باید به ملاحظه آن صورت داد؛ چنانچه فقه سیاسی این گونه است و در آن پذیرفته شده است که هر جامعه و فرهنگی و هر زندگی، احکام خاص خود را دارد و فقیه را به استنباطات احکام آن وا می‌دارد. نتیجه این دو آن است که فیلسوف و فقیه پیوسته نیازمند نوعی بازنگری در دریافت نظریه‌ها و باورهای جامعه هستند.

۵. اشتراک در مبانی هستی‌شناسانه

مبانی، باورها و دیدگاه‌های توجیه‌کننده گزاره‌ها و نظریه‌های یک دانش و معرفت‌اند و گزاره‌ها و قضایای یک علم را صورت‌بندی می‌کنند (فعالی، ۱۳۷۷: ۲۹). فلسفه سیاسی و فقه سیاسی بنیان‌های معرفتی خود را در چارچوب معرفتی دین و مکتب اسلام استوار می‌سازند و بر اساس آنها موضوعات، مفاهیم و مسائل خود را معنادار می‌نمایند. اعتقاد به اینکه جهان هستی، جهان واقعی و حقیقی است و امکان شناخت آن به میزان توانایی انسان وجود دارد و اعتقاد به اینکه عالم هستی دارای مبدأ و غایتی است و انسان هر چند مبدأ خود را، خود انتخاب نمی‌کند، ولی غایت زندگی خود را خود انتخاب کرده و خود می‌سازد، باورهایی هستند که خود را بر فضای فکری و استنباطی فیلسوف و فقیه مسلمان تحمیل می‌کنند. نوع انتخاب فرد و ساختن زندگی بسته به نوع فلسفه زندگی و فلسفه سیاسی است که عهده‌دار تعیین هدف و ماهیت و غایت زندگی سیاسی بوده و به ماهیت فقه سیاسی است که عهده‌دار احکام جزئی زندگی سیاسی می‌باشد و در مجموع هر دو با تعیین هدف و غایت و سیر و بایسته‌های زندگی، انسان را به غایت منظور در اعتقادات دینی و بنیانی رهنمون می‌سازند.

تمایزات فلسفه سیاسی و فقه سیاسی

وجود اشتراکات میان این دو دانش مقتضی آن است که تمایزاتی نیز در چارچوب ذکر شده داشته باشند. این تمایزات به ملاحظه بنیاد و مبانی، منشأ، روش و مسائل این دو صورت می‌گیرد.

۱. تمایز بنیادی

فلسفه سیاسی دانشی است که پرسش‌های بنیادین از زندگی سیاسی را طرح می‌کند و به پاسخ آنها می‌پردازد و به عبارتی از چرایی و چیستی سیاست و پدیده‌های سیاسی می‌پرسد. این نوع پرسش‌ها و تأملات فلسفی، لایه‌های زیرین حیات بشری و زندگی سیاسی را تشکیل می‌دهد. این در حالی است که پرسش‌های فقه سیاسی ناظر به سطح روین زندگی سیاسی یعنی فعل و رفتار سیاسی می‌باشد. لازمه چنین امری آن است که دانش فقه سیاسی دانشی روبنایی بوده و دانشی مصرف‌کننده از یافته‌های دیگر دانش‌ها تلقی شود.

تمایز بنیادی دیگر آن است که فلسفه سیاسی دانشی است که به چیستی و ماهیت و هدف و غایت انسان و زندگی و سعادت و پدیده‌های سیاسی نظر دارد و فلسفه سیاسی اسلامی تعیین‌کننده ماهیت و چیستی و هستی زندگی سیاسی انسان و پدیده‌های ناظر بر آن است. در این صورت فقه سیاسی آن دسته احکامی از زندگی سیاسی را ارائه می‌کند یا آن نوع نظریه‌ای از زندگی سیاسی - اجتماعی انسان را تولید می‌کند که موضوع و مبنای آن را فلسفه سیاسی تعیین کرده باشد. این نوع ارتباط میان فلسفه سیاسی و فقه سیاسی موجب آن می‌شود که فلسفه سیاسی پی‌ریز و مقوم ماهیت و سرشت فقه سیاسی و تعیین‌کننده هدف و غایت آن باشد.

فلسفه سیاسی در اسلام بر مفهوم بنیانی و اساسی نبوت و جایگاه آن در زندگی سیاسی در دریافت کمالات و سعادت در زندگی سیاسی و حیات دنیوی و بر ضرورت قانون و شریعت جهت نظام زندگی استوار می‌باشد؛ بنابراین اعتبار قانون و شریعت و ضرورت آن و اجتهاد در آن توقف بر فلسفه سیاسی و ضرورت قانون و سامان زندگی دارد. ابن سینا با رویکرد فلسفی به نبوت و تبیین دنیوی به آن و ضروری دانستن شریعت به عنوان نظام‌دهنده زندگی و تنظیم معاملات میان افراد جامعه، می‌گوید: «لابد فی المعامله من سنه و عدل و لابد للسنه و العدل سان» (ابن سینا، ۱۳۸۵: ۳۲).

نزد ابن سینا حکمت مدنی اعم از علم تدبیر نفس و تهذیب آن و علم تدبیر منزل و خانواده و علم نظام زندگی سیاسی و مدنی، بر مبنای حکمت و اعتدال است؛ اما شریعت اعم از آنچه که نبی و امام آن را دریافت کرده یا آنچه فقیه به جهت نیازهای متغیر زمانه از تصریحات نبی و امام استنباط و استخراج نموده، مبدأ برای سه قسم حکمت عملی به‌خصوص حکمت مدنی و فلسفه سیاسی در معین کردن و بسط اعتدال و دوری از افراط و تفریط در ضابطه‌مندی نظام و در به عدل در آوردن می‌باشد. «مبدأ هذه الثلاثه [= تدبیر نفس، تدبیر منزل و تدبیر مدن] مستفاد من جهة الشریعة الالهیه و کمالات حدودها تستبین بالشریعة الالهیه» (ابن سینا، بی تا: ۳۰).

۲. تمایز در مبانی

اقتضائات هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه یک فیلسوف در نوع نگرش به هستی و انسان، آن است که زندگی و نظم سیاسی را مطابق همان نگرش خود به هستی و انسان بسازد و سعادت و ماهیت آن را آنگونه بداند و راه‌های دستیابی به آن را آنگونه فراهم سازد که اقتضای انسان‌شناسی اوست؛ بنابراین اصول بنیادین زندگی و نوع و چیستی آنها متوقف بر نوع فلسفه سیاسی است که زندگی سیاسی را معنا و هستی می‌دهد و علوم انسانی دیگر، اصول بنیادی خود را از فلسفه سیاسی اخذ می‌کنند، زیرا فلسفه سیاسی بحث از «چرایی»ها و «چیستی»ها دارد و علوم دیگر بعد از پاسخ به «چرایی»های موضوعات و مسائل، موضوعیت می‌یابند و پرسش از چگونگی، چه ناظر به کیفیت امور و اعمال باشد مثل علم سیاست یا ناظر به کمیت اعمال و رفتارها باشد مثل فقه سیاسی، بعد از پرسش از «چرایی»ها تولید می‌شود.

اما فقه سیاسی جهت استنباط درست و معتبر خود در حوزه سیاست و پدیده‌های سیاسی و استخراج احکام افعال شهروندان، ناگزیر از اتخاذ موضع در مورد مبانی و پرسش‌های بنیادین همچون عدالت و آزادی، مشروعیت، ماهیت انسان، سعادت انسان و... در حوزه فلسفه و فلسفه سیاسی می‌باشد. فقیهی که مبنای خاص از مردم‌سالاری و حقوق بشر در زندگی سیاسی اتخاذ می‌کند، استنباطی متناسب با همان مبنا ارائه می‌دهد و به طور کلی، فقیه مباحث پیشینی و زمینه‌های نظری فرامتنی خود همچون نسبت عقل و دین، عدالت و آزادی، جاودانگی احکام شریعت و عدم آن، را از جای دیگر به دست می‌آورد، به طوری که فقه ناتوان از اثبات آنهاست.

غنا و بالندگی هر دکترین و ایدئولوژی سیاسی در گرو برخورداری از چتر حمایت فلسفه سیاسی متناسب با خود است و آن دسته از نظریه‌های سیاسی که فاقد فلسفه سیاسی مدون و جامع هستند از نقص بزرگی رنج می‌برند. اندیشه‌ورزی سیاسی بدون نگاه فلسفی و تحلیلی به مفاهیم کلیدی و بن‌مایه‌ها و شالوده‌هایی که یک دکترین سیاسی را سامان می‌دهند، فاقد انسجام مطلوب و جامعیت و کمال مورد انتظار خواهد بود (واعظی، ۱۳۸۴: ۳۱).

بنابراین فیلسوف سیاسی بنیان‌های نظری خود را از درون دستگاه فلسفی خود عاریه می‌گیرد، در حالی که فقیه بنیان‌های نظری خود را از بیرون از فقه و فقه سیاسی دریافت می‌کند.

۳. تمایز در پیش‌فرض‌ها

در فلسفه سیاسی اسلامی، فیلسوف علاوه بر اینکه دین را پایه و اساس معرفت خود در شناخت ماهیت سیاست و پدیده‌های سیاسی قرار می‌دهد، می‌پذیرد که انسان موجودی

پرسش‌گر و ناطق و عقل‌گراست و همواره پرسش‌های کلان و کلی از سرشت و ماهیت هستی، انسان و سعادت زندگی بشر داشته و تجویزات کلی را در جهت سامان دهی و سعادت انسان ارائه می‌کند؛ لذا فیلسوفان در تعریف فلسفه، آن را دانش و معرفتی می‌دانند که انسان از آن طریق به میزان توانایی خود، پی به حقایق عالم هستی می‌برد (ابن‌سینا، ۱۳۷۰: ۲۳۹-۲۴۰). اما فقه سیاسی متفاوت از فلسفه سیاسی، بر دو پیش فرض اساسی استوار است: یکی، پذیرش مرجعیت دین در زندگی سیاسی است و آلاً جایی برای ورود فقه به زندگی سیاسی نمی‌ماند؛ و دیگری، مرجعیت فقه در فهم تکالیف دینی است (میرموسوی، ۱۳۸۹: ۹۴).

۴. تمایز در منشأ ضرورت فلسفه سیاسی و فقه سیاسی

ضرورت فلسفه سیاسی از آن روست که انسان با ترسیم یک نظم سیاسی مطلوب و حاکمیت ارزش‌ها و فضائل در آن، به آمال و آرزوهای خود برسد و همچنین از آن ضروری است که انسان با پاسخ به پرسش‌های اساسی به سعادت و نحوه راه‌ها و علل و اسباب آن نایل آید و به عبارتی منشأ فلسفه ورزی‌های فلاسفه معمولاً نمایاندن جایگاه انسان در جهان هستی و رساندن آنها بدان جایگاه می‌باشد و این نوع ضرورت از تأمل‌ورزی عقل فلسفی است.

اما در فقه سیاسی، ضرورت آن از بیرون از فقه سیاسی برای زندگی دنیوی و نظم سیاسی تشخیص داده می‌شود. این ضرورت به جهات متعددی دیده می‌شود. از یک سو، ضرورت فقه سیاسی جهت فلسفه عدالت و فلسفه اعتدالی است که فقه سیاسی با اجرای عدالت، به دنبال آن است و از سوی دیگر، در نوع معنایی است که از عدالت صورت می‌گیرد؛ اگر عدالت به معنای «راه میانه» و «راه به دور از افراط و تفریط» دانسته شود، فقه سیاسی احکام طریق راه میانه می‌باشد و اگر به معنای تساوی حقوقی باشد مستلزم فقه سیاسی دیگری است و به عبارتی، ضرورت فقه سیاسی ناشی از ضرورت تعیین مبنا در زندگی است که فلسفه سیاسی عهده‌دار تعیین آن مبناست. فلسفه سیاسی احکام و قواعد و قوانین کلی زندگی سیاسی و به تعبیر خواجه نصیر الدین طوسی، نیازمندی‌های ثابت و برخاسته از طبیعت انسان (خواجه نصیر طوسی، ۱۳۷۳: ۴۰-۴۱) را بیان می‌داد و فقه سیاسی بیان جزئیات می‌کند و متناسب با نوع معرفی انسان از حیث طبع و ماهیت آن، نیازمندی‌های متغیر انسان را پاسخ می‌دهد (همان).

ملا محمد مهدی نراقی با مترادف گرفتن شریعت و فقه، شریعت را بیان‌کننده میانه و اعتدال و بیان دارنده جزئیات مراتب حکمت عملی، که بیان کلیات باشد، می‌داند و فرد عادل را کسی می‌داند که میانه‌رو باشد.

عادل در همه این امور کسی است که راه میانه را به وجود آورده و افراط و تفریط را به آن برگرداند و بدون شک که چنین امری مشروط به آگاهی از طبیعت وسط است تا بتواند جوانب افراط و تفریط را به آن برگرداند و این علم بی‌نهایت دشوار است و حاصل نمی‌شود مگر با رجوع به معیاری که شناسانده «میانه‌ها» در تمام امور است و آن غیر از معیار شریعت الهی که از منبع وحدت حقه حقیقه صدور یافته نیست؛ بنابراین شریعت تنها شناساننده میانه‌ها به نحو مطلوب در همه اشیا و در بردارنده بیان تفصیل تمام مراتب حکمت عملی است؛ بنابراین لازم است که عادل حقیقی جهت حفظ برابری، به قوانین الهی صادره از سوی خداوند آگاه باشد (نراقی: ۱/۱۳۸۳، ۷۹).

۵. تمایز در روش

از تمایزات اساسی میان فلسفه سیاسی و فقه سیاسی را می‌توان تمایز در روش دانست. فلسفه سیاسی به اقتضای نوع قضایای خبری (توصیفی) و قضایای انشایی و تجویزی (هنجاری) در گزاره‌های خود هم از روش برهان و استدلال با ماهیت تعلیلی استفاده می‌کند و هم از چرایی پدیده‌های سیاسی سخن به میان می‌آورد نظیر اینکه چرا دولت ضروری است؟ چرا انسانی مدنی است؟ چرا انسان به دنبال نظم مطلوب است؟ همچنین فلسفه سیاسی روش تحلیلی داشته و بحث از چیستی پدیده‌های سیاسی دارد، نظیر اینکه عدالت چیست، سعادت چیست؟ و هم حکم به مطلوبیت قضایایی دارد، نظیر حکم به حسن عدالت و در نهایت به احکام تجویزی نظیر اینکه عدالت باید اجرا شود؛ از این رو روش فلسفه سیاسی هم تعلیلی است تا پاسخ به پرسش‌ها از «چرایی‌ها» داشته باشد و هم تحلیلی است تا به چیستی پدیده‌ای سیاسی بپردازد و هم روش تجربی است تا از تجارب زندگی سیاسی پیشینیان در مدیریت سیاسی جامعه سیاسی استفاده کند.

اما فقه سیاسی هم از روش نقلی و تعبدی در آنچه حکمش به صراحت در منابع دینی خاصه قرآن و سنت ذکر شده، استفاده می‌کند و هم از طریق اصول فقه و از طریق قواعد فقهی سیاسی، روش استدلال را به کار می‌گیرد (شریعتی، ۱۳۸۲: ۹۴) و در اصطلاح از آن به «روش اجتهادی» تعبیر می‌شود.

۶. تمایز در دغدغه و هدف

در هر جامعه هدف و غایت زندگی سیاسی و کمالات و سعادات آن را فلسفه سیاسی تعیین و تبیین می‌کند؛ از این رو هدف و غایت نهایی فیلسوف ترسیم الگوی خوب از زندگی بوده که هنوز محقق نشده است. اهداف و غایات فیلسوف همان هنجارهای زندگی خوب است (اسپرینگز، ۱۳۷۰: ۱۴۷). فیلسوف دغدغه خود را کمال انسان در آنچه که استعداد

آن را دارد و هدفش را تأسیس مدینه فاضله یا نظام سیاسی فاضل قرار می دهد (نجار، مجله معارف، ش ۳: ۸۶).

در حالی که فقیه دغدغه خود را زندگی متشرعانه و هدف خود را بیان احکام رفتارهای سیاسی مکلفین یا بیان قواعد زندگی سیاسی می داند. زندگی سیاسی که فقیه آن را هدف خود قرار می دهد وجود خارجی، عینی و فعلی دارد و فقیه در آن زندگی می کند؛ چنین جامعه‌ای اعم از جامعه مطلوب فیلسوفانه است یا جامعه آمیخته با انواع کجروی‌ها و مفسد و انحرافات.

۷. تمایز در مسائل

تمایز دیگر این دو در باب تمایزگذاری مسائل را می توان در سنخ گزاره‌هایی که مسائل این دو دارند جستجو نمود.

گزاره‌های فلسفه سیاسی هم وصفی (اخباری) و تحلیلی است و هم انشایی و هم تجویزی (هنجاری). فلسفه سیاسی قبل از تجویز آنچه خیر و مطلوب است، به شناخت ماهیت فضائل و پدیده‌های سیاسی نیازمند است تا به تجزیه و تحلیل مفهومی فضائل و رذائل و پدیده‌های سیاسی پردازد و تا معرفت حقیقی را از آنها به دست آورد و در ادامه، آن را تجویز یا رد کند. آنچه فیلسوف تجویز می کند، همان معیار یک زندگی خوب است که ابتدا فیلسوف آنها را در ذهن خود به عنوان الگوی خوب ترسیم می کند، سپس آنها را به عنوان هنجارهای زندگی خوب تجویز می نماید (اسپرینگز، ۱۳۷۰: ۱۴۷ - ۱۴۸).

مسائل اساسی فلسفه سیاسی بسته به نوع تأملات فیلسوف سیاسی که برخی وصفی و برخی انشایی و برخی تجویزی است به سه دسته تقسیم می شود. دسته اول، مسائلی که فیلسوف به توصیف آنها می پردازد و از چیستی و چرایی بحث می کند، نظیر بحث از چیستی و چرایی مدینه فاضله، سعادت، ریاست، انسان مدنی، دولت و نظام سیاسی و عدالت؛ دسته دوم، مسائلی است که فیلسوف به انشا و تولید قضایای آنها اقدام می کند، نظیر آنچه عقل عملی از فضائل می شناسد و به عنوان اجناس فضائل یعنی حکمت، شجاعت، عفت و عدالت معرفی کند؛ و دسته سوم، مسائلی که شأن تجویزی دارند و فیلسوف در رسیدن به سعادت انسان در قوه متخیله به ترسیم آنها بر آمده و در زمان آینده به تحقق آنها می پردازد، مثل ترسیم نظم و مدینه مطلوب.

اما مسائل فقه سیاسی اگر دسته‌بندی به خود بگیرد، تفاوت ماهوی با یکدیگر از حیث سنخ گزاره‌های آن ندارد و جملگی تجویزی هستند. سنخ گزاره‌های فقه سیاسی هنجاری یا انشایی است، بدین معنا که مجتهد با دریافت احکام موضوعات خارجی سیاسی، احکام آنها را استخراج و وجوب انجام آن یا عدم وجوب آن حکم می کند (میرموسوی، ۱۳۸۹: ۸۸).

جمع‌بندی

فلسفه سیاسی و فقه سیاسی، ضمن اشتراک در هدف نهایی و کارکرد خود، یعنی سامان‌دهی زندگی سیاسی با اصول و قواعد کلی سعادت‌آور و قواعد جزئی سامان‌دهنده و عدالت‌آور در مبانی توجیه‌کننده زندگی سیاسی و تولیدگر عقلانیت، دارای تمایزاتی نیز در کارکرد، هدف، مبانی و روش می‌باشند، به طوری که چنین تمایزاتی به آن می‌انجامد که فلسفه سیاسی از تقدم رتبی در میان علوم عملی دانش‌های سیاسی اسلامی برخوردار گردد. در این صورت هر فقیه باید در یک دستگاه فکری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه به تفسیر شریعت و دریافت احکام فقهی برآید تا به دریافت آن نوع احکامی از زندگی مدنی و سیاسی دست یابد که فلسفه سیاسی آن را بر پایه پیوند عقل و وحی توجیه و تبیین نموده است. نتیجه حاصل از این مقایسه آن است که مقایسه «فلسفه سیاسی و فقه سیاسی» اگرچه فی نفسه از مباحث و موضوعات بنیادی می‌باشد، اما می‌تواند نتایج کاربردی داشته باشد. این نتایج عبارت‌اند از:

با توجه به تمایزات برشمرده شده، همچنان که امروزه فقه سیاسی حضور پررنگ در زندگی سیاسی دارد، نباید از حضور و ضرورت فلسفه سیاسی غافل شد، بلکه باید بیش از پیش به بازخوانی متون فلسفه سیاسی گذشته و نظریه پردازی در این زمینه پرداخته شود و حضور آن را در زندگی سیاسی فعال نمود و زندگی سیاسی و دینی خود را در هویت، بنیان‌ها و مفاهیم اساسی از دیگر جوامع برجسته ساخت.

لازم است بین این دو در هدف، روش، بنیان‌ها و مسائل مرزبندی لازم صورت گیرد تا در زندگی سیاسی هریک در جای خود حضور فعال داشته و کارکرد خود را نشان دهد.

زندگی سیاسی موجود خود را باید با ملاحظه اشتراکات و تمایزات فلسفه سیاسی و فقه سیاسی، نقد و ارزیابی کرد تا هریک کارکرد خود را در پویایی و پایایی و رشد و تعالی زندگی سیاسی نشان دهد.

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۰ش)، *الهیات شفا*، ترجمه سید یحیی یشربی، قم: بوستان کتاب.
۲. _____ (۱۳۷۰ش)، *تسع رسایل*، شرح مصطفی نورانی، قم: مؤسسه مکتب اهل البیت.
۳. _____ (بی تا)، «رساله عیون الحکمه»، مجموعه رسائل، قم: بیدار.
۴. ابوفارس، محمد عبد القادر (۱۹۸۸م)، *الفقه السیاسی عند الامام الشهد حسن البناء*، عمان: دارالعمار.
۵. اسپریگنز، توماس (۱۳۷۰ش)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگه، چاپ سوم.
۶. اشتراوس، لئو (۱۳۷۳ش)، *فلسفه سیاسی چیست؟*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. بشیری، حسین (۱۳۷۴ش)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نی.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ش)، *ولایت فقیه، ولایت قضاوت و عدالت*، قم: اسراء.
۹. دوانی، جلال الدین (بی تا)، *اخلاق جلالی*، بی جا.
۱۰. صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۴ق)، *دروس فی علم الاصول*، الحلقه الاولی، بیروت: دارالکتب البنانی و مکتبه المدرسه.
۱۱. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۳ش)، *اخلاق ناصری*، تصحیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
۱۲. فارابی، ابونصر محمد (۱۳۵۰ق)، *احصاء العلوم*، با مقدمه عثمان محمد امین، مصر: مطبعه السعاده.
۱۳. _____ (۱۹۸۶م)، *المله*، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.
۱۴. _____ (۱۳۶۱ش)، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه و تصحیح: سید جعفر سجادی، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
۱۵. فعالی، محمدتقی (۱۳۷۷ش)، *درآمدی بر معرفت شناسی دینی و معاصر*، قم: معاونت امور اساتید و درس معارف اسلامی.
۱۶. کوئینتن، آنتونی (۱۳۷۱ش)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: الهدی.
۱۷. لکزایی، نجف (۱۳۸۹ش)، «مسائل فقه سیاسی»، درس گفتارهایی در فقه سیاسی، به کوشش: منصور میراحمدی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۴۰۳ق)، *بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی*، تهران: حکمت.
۱۹. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱ش)، *راهی به راهی*، تهران: نشر نگاه معاصر.
۲۰. میرموسوی، سید علی (۱۳۸۹ش)، «اعتبار و قلمرو فقه سیاسی»، درس گفتارهایی در فقه سیاسی، به کوشش: منصور میراحمدی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲۱. میراحمدی، منصور (۱۳۸۶ش)، «ویژگی‌های معرفت‌شناختی فقه سیاسی شیعه و اهل سنت»، روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام، به اهتمام علی‌اکبر علیخانی و همکاران، تهران، دانشگاه امام صادق(ع).
۲۲. نراقی، ملامحمد مهدی (۱۳۸۳ق)، جامع السعادات، مقدمه محمدرضا مظفر، عراق: مطبعه النجف، ج ۱.
۲۳. حقیقت، سید صادق (۱۳۷۶ش)، «ارتباط میان فلسفه سیاسی و فقه سیاسی»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال دوم، ش ۳.
۲۴. شریعتی، روح‌الله (۱۳۸۲ش)، «چیستی قواعد فقه سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال ششم، ش ۲.
۲۵. فیرحی، داود (۱۳۷۸ش)، «فلسفه سیاسی در اسلام»، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، ش ۶.
۲۶. نجار، فوزی متری، «مقاله سیاست در فلسفه سیاسی اسلامی»، مجله معارف، دوره چهارم، ش ۳.
۲۷. واعظی، احمد (۱۳۸۴ش)، «فلسفه سیاسی مصطلح و چالش‌های جدید»، فصلنامه انجمن معارف اسلامی ایران، سال دوم، ش ۱.
۲۸. هورتن، جان (۱۳۸۱ش)، «مقدمه‌ای بر مسئله الزام سیاسی»، تحقیق: محمد حسنین، زیر نظر: صادق لاریجانی، مجله دانشگاه علوم اسلامی رضوی، سال دوم، ش ۲.